

نوشته: ایومارگرت^۱
ترجمه: حسن کاشفی اسماعیل زاده

کودکان خیابانی در بوگوتا^۲

خلاصه

این مقاله گزارشی از تحقیق قوم‌شناختی خانم ماریسل مرین سیرا^۳ است. که از مجله بین‌المللی جرم‌شناسی و پلیس فنی و علمی ژنو (سوئیس شماره ۴ سال ۱۹۹۸ ترجمه شده است). این تحقیق درباره حاشیه‌نشینی کودکان^۴ در بوگوتا (کلمبیا) انجام شده است، یا به عبارتی، درباره وضعیت ویژه زندگی کودکانی است که بسیار زود هنگام در خیابان رها شده و در آن جا آموزش می‌بینند و ساختار شگفت‌انگیزی را گسترش می‌دهند که مبنای بقای آنان در محیطی است که نسبت به خود آنها عمیقاً خصمانه است. زندگی این کودکان به همان اندازه که در معرض زوال زودرس ناشی از مواد مخدر، تجاوز و آزارهای جنسی است، مکتب شجاعت، شور و نشاط فکری و به‌طور خلاصه مکتب آزادی نیز می‌باشد. شکستهای بی‌شمار، به‌جهت عدم درک محیط و آثار سوء آن بر کودکان، آنها را فریفته داخل شدن در فرهنگی غالب می‌کند.

1- Yves Marguerat Directeur de Recherche de L'ORSTOM, Secetaire General de MARJUVIA, Bondy (France).

2- Les enfoants de la rue a Bogota, Notes de lecture de l'ouvrage de Maricel Merienne Sierra: Violence et tendresse. les enfants de larue a Bogota. Preface de Marie - Jose Chombart de Lauwe, Paris, L'tarmattan, 1995, 101 pages.

3- Maricel Merienne Sierra

4- La marginalite infantile

این نوشتار، چکیده‌ای از یک کتاب حجیم، ژرف و صریح و مبتنی بر واقعیات است. توصیفی که کتاب از زندگی کودکان خیابانهای پایتخت کلمبیا (بوگوتا) ارائه می‌دهد، آن قدر قانع‌کننده است که این نوشتار مختصر به‌سختی می‌تواند چکیده قابل توجهی از محتوای آن را در این جا به خوانندگان نشان دهد. متن حاضر خلاصه پایان‌نامه دکترای یک روان‌شناس کلمبیایی به‌نام خانم ماریسل مرین‌سیرا در رشته علوم اجتماعی است که در سال ۱۹۹۱ در مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی^۱ پاریس از آن دفاع به‌عمل آمده و پذیرفته شده‌است.

این روان‌شناس چندین سال کودکان رها شده در خیابانهای بوگوتا را دنبال کرده‌است. حدود بیست سال قبل، ژاک موینه^۲ در اثر پیشگام خویش، [برای اولین بار] این کودکان را معرفی کرده‌بود.^۳ البته قدمت این پدیده حتی بیشتر از این می‌باشد (بدون تردید نه بیش از نیم قرن)، این امر مسلماً مبین ساختار شگفت‌انگیز حاشیه‌نشینی کودکان و مبنای بقای آن در جنگل زندگی است که در این جا ما به‌تشریح آن می‌پردازیم.

رهیافت ماریسل مرین‌سیرا به‌طور صریح رهیافتی قوم‌شناختی است؛ زیرا وی کاملاً در محیط و زوایای آن فرو رفته^۴، زبان^۵ و لهجه آنان را فرا گرفته^۶ و خطرات (عملیات و نظارت پلیس) را نیز پذیرا شده‌است. برحسب ظاهر، جوانان هرگز از احترام به او - که آموخته‌بود چگونه دوست (nerita) آنها بشود - فروگذاری نکرده‌اند.

1- L' Ecole de ttoutes Etudes en Sciences Sociales.

2- Jacques Meunier

3- J.Meunier : Les gamins de Bogota. Paris, J. - CI. Lattes , 1977.

۴- نویسنده حتی از واکس زدن کفشها در خیابان همراه با پسرچه‌ها و مشایعت آنها به‌سینما یا فوتبال نهراسیده‌است. خانم ماریسل مرین‌سیرا در جایی از کتاب می‌نویسد: «در ابتدای کار، من ماری جوانا (حشیش) نگه می‌داشتم، بر روی هر پاکت نام صاحب آن نوشته شده‌بود، و من بعد از پایان مسابقه آن‌ها را پس می‌دادم (ص ۲۶)». این نشان‌دهنده میزان اعتمادی است که او توانسته‌بود جلب کند.

5- Le "nero" - le "gamin"

۶- چند سال بعد، من این لهجه را فراموش کردم و کودکانی که آنها رامی‌شناختم به‌من گفتند: تو خیابان را فراموش کردی، این ژست است (ص ۲۰). همان‌طور که نویسنده در بسیاری از مواقع ذکر کرده‌است، برای ارزشیابی ملاحظ این آرگو، یقیناً باید یک اسپانیایی زبان عالی بود.

هدف این تحقیق، تجزیه و تحلیل «خرده فرهنگ خیابان»^۱ است، اصطلاحی که شخصاً فکرمی‌کنم به علت بار - به اصطلاح - فرهنگی‌اش خیلی مناسب نیست، یعنی دارای بار هنری است: موضوع نوعی شیوه زندگی و قابلیت اجتماعی شدن^۲ (یا ترجیحاً، برای استفاده از کلمه‌ای که امروزه باب شده است، «اجتماعی شدن»)^۳ و ویژه‌ای است که کودکانی - غالباً با شکنندگی کودکانه^۴ - که وارد خیابان می‌شوند، خیلی سریع می‌آموزند و همزمان با بزرگ شدنشان آن را توسعه می‌دهند.

ماریسل مرین‌سیرا به‌گونه‌ای قابل تحسین، پیدایش «چرخه» متوالی کودک خیابانی و باندهای (galladas) او را توضیح می‌دهد. زیرا یک کودک به‌تنهایی در شهر قادر به زیستن نیست و نیازمند حمایت مادی و مؤثری از سوی گروه، باند و همانندسازی اساسی با یک تشکیلات مختلط است. باند اغلب مرکب از ۳ تا ۱۰ و حداکثر ۲۰ کودک است. در طول دهه ۱۹۶۰، باند تا ۵۰ عضو نیز داشته‌است و به‌ندرت در آن بچه‌های کم‌سن و سال دیده می‌شده‌اند، در صورتی که امروزه آنها در اکثریت هستند (ص ۲۶). این تحول (خطی یا دوره‌ای؟) تاکنون بدون توضیح باقی مانده‌است.

باندهای «اصلی» (مادر) هرکدام برای خود اسمی دارند^۵ و به‌گونه‌ای نامتعارف و غیررسمی در مرحله‌گردهم می‌آیند. مؤلف اینها را «باندهای بزرگ» می‌نامد. این اجتماعات نه‌تنها گروه‌های مختلف کودکان خیابانی را باهم جمع می‌کنند، بلکه شامل واکسیها، فروشندگان شیرینی‌یاد دیگر خوراکیها، فروشندگان بلیت‌بخت‌آزمایی و غیره نیز می‌باشند. این اجتماعات به هر طریق ممکن با کودکان ارتباط برقرار می‌کنند. (ص ۴۳).

1- La sous - culture de la rue

2- La sociabilite

3- La socialite

۴- افسوس که علل این پدیده در این جا کاملاً شرح داده نمی‌شود.

۵- که این اسم معمولاً محل باند است مثل خیابان ۱۳، خیابان ۱۷، خیابان ۶۲ ... یا نام رئیس باند، یا بیشتر لقب اوست، زیرا همه متعلق به او هستند.

سوی زдохوردهای اجتناب‌ناپذیر درونی، این اجتماعات غیررسمی می‌دانند که چگونه کمک مؤثری به اعضای خود نمایند. این کمک، به‌عنوان مثالی، می‌تواند جمع‌آوری پول لازم برای مراقبتهای پزشکی یکی از اعضا، تبادل اطلاعات بویژه برای آگاه کردن گروه از ورود پلیس باشد.

بیش از هر چیز، سن کودکان عضو نوع و شیوه عملکرد باند را تعیین می‌کند: نخستین باندها از کودکان کم‌سن که شینش (Chinche) نامیده می‌شوند، تشکیل می‌شود. سن آنها بین ۴ تا ۱۰ سال است. عموماً اولین باری که کودکی وارد خیابان می‌شود، به این گروه می‌پیوندد. کودک برای فراگیری قابلیت اجتماعی شدن غیرعادی وارد این گروه می‌شود. در درون این گروه‌ها روابط دوستانه خیلی محکمی بسط می‌یابد؛ کودکان اغلب به‌طور جفت‌دور هم جمع می‌شوند عبارت "mon nerito" جایگزین کلمه دوست می‌شود. اکثر اعضای این باندها در خیابان زندگی می‌کنند [اساساً به‌صورت گدایی]. البته ممکن است در این باندها، کودکان فروشنده دوره‌گردی وجود داشته‌باشند که کم‌کم کانون خانواده خود را برای داخل شدن کامل در محیط خیابان رها سازند. هر باند محلی اشتراکی^۱ دارد. این محلی است که کودکان در آن می‌خوابند. هر گروهی چنین محلی برای خود دارد که ممکن است زمینی بایر، پارکینگ، جلو در بزرگ کلیسا و یا حاشیه‌های يك انبار باشد که در آن جا زیر کاغذ روزنامه، پلاستیک یا کارتن می‌خوابند (صص ۲۳ - ۲۲).

در حدود ۱۰ سالگی، کودک بزرگ شده و به‌سختیها عادت کرده و قادر است تا در محیطی بیش از پیش خصمانه که بر آن «قانون قویتر» حاکم می‌باشد، از خویش دفاع نماید؛ یعنی، او يك نرو (nero) شده‌است؛ اصطلاحی که جایگزین «پسر بچه» (gamin) در زبان زرگری خیابان گردیده‌است. اکنون اصطلاح اخیرالذکر از اعتبار افتاده، زیرا آن قدر رسانه‌های گروهی آن را به‌کار برده‌اند که دارای معنایی تحقیرآمیز

شده است. باند نرو اساساً از کودکان ۱۰ تا ۱۵ سال تشکیل می‌شود. سرقت برای آنها تنها وسیله امرار معاش شده است. چنین فعالیتی هنگامی که به صورت گروهی انجام می‌شود، بسیار مطمئن و سودمند، ولی همیشه خطرناک است.

به تدریج که کودک وارد این نوع باند می‌شود، باید در مقابل اعضای گروه خود و نیز سایر گروه‌ها استراتژیهای جدید دفاع را فرا گیرد. چنانچه بخواهد مورد احترام واقع شود، باید نشان دهد که فنون جنگیدن را می‌داند؛ مثلاً استفاده از چاقو^۱ با اندازه‌های مختلف را می‌داند (اسم چاقوها بستگی به قیمت آنها دارد).^۲ در هنگام رفتن به سینما یا مسابقات کشتی کج به کمک رفقاییش، استفاده از دشنه و شیوه‌های گوناگون دفاع شخصی را نیز فرا می‌گیرد، همچنان که ممکن است این فنون را در مؤسسات فراگیرد؛ در این محلها زمینه خصمانه‌ای وجود دارد که در آن کودک با اشخاص مسن‌تر معاشرت می‌کند.

آموختن فنون جنگیدن نه تنها وسیله دفاع است، بلکه برای تصاحب موقعیت ویژه‌ای در داخل باند (همانند خارج باند) نیز هست؛ زیرا فقط کسی مورد احترام است که از او بترسند. برعکس، کودکی که دفاع از خویش را نمی‌داند، در معرض ضبط وسایل، شوخیها و پرخاشگریهای مداوم است - به ویژه پرخاشگریهای جنسی که بعداً آن را توضیح می‌دهیم. پرخاشگری به نسبت سن کودک شدت می‌یابد و این به دلیل رفتارهای نامناسب با کودک، قابل درک است، زیرا کودک هم بزه‌دیده خشونت محیط پیرامون خویش و هم بزه‌دیده خشونت پلیس و نفرت جامعه است و این امر منتهی به طرد و حاشیه‌نشینی او می‌شود. به این موارد، باید سوء استفاده‌هایی که در بطن مؤسساتی که ادعای تغییر رفتار کودک خیابانی را با به‌کارگیری مجازات دارند، اضافه کرد که این مجازاتها در واقع بیشتر، خصومت را در کودک پرورش می‌دهند.

بنابراین، پرخاشگری برای کودک وسیله‌ای برای بقاست و بدون آن، کودک قادر به رویارویی با محیط خود نیست. البته، هنگامی که از کودک مراقبت شود و با او به خوبی رفتار شود و محبت ببیند، اغلب کودک با درستی، محبت، احترام و دوستی جواب می‌دهد (ص ۳۶) - آنچه که ابدأ اختصاص به کودکان شهر بوگوتا ندارد.

باندهای فیروسها (Fieros) دارای ساختار سلسله مراتبی هستند که بر پایه وجود رئیس (البته يك رئیس و گاهی اوقات دو رئیس یا بیشتر) است. ویژگیهای آنان عبارتند از: مبارزان قابلی برای خود یا گروهشان و دزدان ماهر که گیر نمی‌افتند. همچنین در مقابل باندها دارای مسئولیتی مشترک و منصفانه، در تقسیم اموال مسروقه یا مواد مخدر یا در مقابل پلیس هستند. با وجود زو خوردهایی که ممکن است در گروه در بگیرد، پیش از هر چیزی وحدت، رفاقت و حمایت در گروه حکمفرماست (ص ۳۷).

کودکان بزرگتر، ۱۵ تا ۱۸ سال و حداکثر ۲۰ سال لارگو (Largo) نامیده می‌شوند. در باندهای لارگو نیز اغلب نروها و شینش‌ها هستند که در هنگام سرقت به‌عنوان خبرچین و نیز به‌منظورهای جنسی از آنان استفاده می‌شود (به‌همین دلیل، يك شینش اغلب برای پیوستن به يك باند از بچه‌های کوچکتر فرار می‌کند). اکنون، شیوه زندگی کودک که بالغ شده‌است به‌همان صورت قبلی باقی می‌ماند و تنها رفتارهایی که قبلاً فرا گرفته‌است، تشدید می‌شود. سرقت تنها وسیله اساسی امرار معاش برای آنان است، البته در این هنگام از سلاحهایی مانند خنجر (دشنه) برای سرقت استفاده می‌شود. يك لارگو می‌تواند با استقرار در محل اشتراکی (Camada) خود در زمینی بایر یا خانه‌ای متروک یا زیرپلی به زندگی ادامه دهد یا این که می‌تواند با قسمتی از پول ناشی از سرقت، اتاقی در يك هتل اجاره کرده و زندگی کند (این امر خطرات ناشی از دستگیری او را در هنگام خواب محدود می‌کند). بعضی ترجیح می‌دهند که لباسهای مرتب بپوشند و لباسهای کثیف و نامرتب را بر تن نکنند، زیرا با این شیوه علاوه بر

آن که می‌توانند به زندگی در خیابان و از خیابان^۱ - جایی که کودک در آن نقطه دوستانش را در باند، بلکه حتی اشکال بقایش را نیز حفظ می‌کند - ادامه دهند، توجه پلیسها را نیز جلب نمی‌کنند (صص ۳۹ - ۳۸). در این جا چرخه کودک خیابانی متوقف نمی‌شود، اگرچه حتی بعد از این به او کودک به معنای دقیق کلمه گفته نشود.

«بزهکاران»، جوانان ۲۰ تا ۳۰ ساله هستند که از طریق سرقت زندگی می‌کنند و تاکنون چندین دفعه به زندان رفته‌اند. «بزرگسالان کارتن‌فروش»^۲ [لااقل برحسب ظاهر، از طریق جمع‌آوری و فروش کارتنهای کهنه زندگی می‌کنند]^۳ که بیش از ۳۰ سال سن دارند^۴، اغلب تاریخچه غنی دارند: سرقتها، تجاوزات، آدم‌کشیها...، یعنی آنچه که موجب برانگیختن حس احترام نسبت به آنها می‌شود. شرکت آنها در سرقت به صورت غیرمستقیم است: بدان معنا که، نقش آنان فرماندهی و هدایت عملیات است (ص ۳۹). این بزرگسالان می‌توانند باندهایی را تشکیل دهند که رئیس آن از طریق زور و خشونت تحمیل می‌شود و این باندها عموماً از لارگوها، نروها و به‌ویژه شینش تشکیل می‌شود. از شینشها برای سرقت استفاده می‌شود و به‌گونه‌ای مؤثر از آنها در مقابل تهدیدهای خارجی حمایت می‌شود، البته در باند به دفعات زیاد به آنها تجاوز می‌شود و این موجب فرار کم و بیش سریع آنها برای پیوستن به باند کودکان خیابانی هم‌سن خودشان می‌شود. به این ترتیب، چرخه کودکان خیابانی دارای «خرده‌فرهنگ خیابان» می‌شود: کودک، ابتدا جوان بزهکار و بعد بزهکار بزرگسال می‌شود که به نوبه خود کودکی را که وارد خیابان می‌شود، آموزش می‌دهد (صص ۴۲ - ۴۱).

۱- منظور از زندگی در خیابان (dans la rue) آن است که کودک در طول روز در خیابان است و شبها به خانه برمی‌گردد و زندگی از خیابان (de la rue) یعنی کودک روز و شب در خیابان زندگی می‌کند. (م)

2- Les adultes cartonniers

۳- مؤلف تذکر می‌دهد که تمام کهنه جمع‌کن‌های شهر کودکان خیابانی قدیمی نیستند، اما آنهايي که او توصیف می‌کند در آخرین مرحله هستند.

۴- مؤلف حتی در مورد یکی از این افراد که ۴۵ ساله است، توضیح می‌دهد. بعد از چند دهه

همچنین، ماریسل مرین سیرا با دقت کامل و به درستی «استراتژیهای اقتصادی بقا» را تشریح می‌کند. یک شینش ضمن برانگیختن حس ترحم مردم به وسیله قیافه‌ای غم‌انگیز و لباسهای ژنده و پاره‌گدایی می‌کند و این امر با وجود اهانت و ناسزایی که می‌شنود، درآمد نسبتاً سرشاری نصیب وی می‌کند. همچنان که ممکن است به تنهایی یا گروهی در مقابل سینما، در پارکینگ یا در اتوبوس آواز بخواند. او معمولاً غذاهای باقی‌مانده یک رستوران را دریافت می‌کند، ضمن این که از رستوران در مقابل حضور مداوم و سرقت‌های هموعانش (یا حتی خودش) حمایت می‌کند. نرو برای متأثر ساختن افراد نیکوکار خیلی مسن‌تر است و نتیجتاً باید باند را عوض کند؛ بعد از این اصولاً به سرقت، که مستلزم آموزش تکنیک‌های گوناگون است، می‌پردازد. در این مورد مؤلف مثالی سودمند و ساده می‌زند: دو نفر نرو با هم جلو یک رهگذر می‌روند و در یک چشم برهم زدن آنچه را که باید سرقت شود (ساک، ساعت، جواهرات...) نشان کرده و با علامت به سومین نفر که کمی دورتر آنها را دنبال می‌کند، اشاره می‌کنند. با دیدن این دو پسر بچه، قربانی آینده مضطرب و نگران ساک خود را به شدت می‌چسبد؛ هنگامی که مشاهده می‌کند آنها از مقابل او گذشته و چیزی سرقت نکردند، آرام می‌شود و دیگر دقت نمی‌کند و در این لحظه سومین دزد دست به کار می‌شود و بدون هیچ‌گونه مشکلی ساک را می‌رباید (ص ۴۸).

کودک هرگز به سرقت به عنوان عملی منفی نمی‌نگرد، بلکه به نظر او تنها وسیله برای بقا و تضمین بهترین وضعیت در باند است. البته خطرات آن زیاد است؛ مثلاً خطرات ناشی از اقدام‌های افراد پلیس (هنگامی که به آنها حق حساب کافی داده نشده است تا از مسأله چشم‌پوشی نمایند) یا انتقام بزه‌دیدگان، زیرا بسیاری از ساکنین این شهر [بوگوتا] مشهور به خشونت هستند و فقط از سلاح استفاده می‌کنند و در شلیک کردن لحظه‌ای تردید نمی‌کنند. بسیاری از کودکانی که ماریسل مرین سیرا آنها را می‌شناخته است در خیابان کشته یا معلول شده‌اند.

مسلماً، فعالیت‌های نروها همیشه بزهکارانه نیست، همچنان که بعضی از آنها ممکن است از اتومبیلها نگهداری کنند، همراه با واکسیهای حرفه‌ای - که گاهی اوقات خود جزو کودکان خیابانی هستند - واکس بزنند؛ این به دلیل آسانی آن است، زیرا کودک يك یا دو دفعه در روز بدون ساعت معینی کار می‌کند (ص ۵۲).

از ۱۶ سالگی به بعد، بزهکار مزبور عملاً مانند يك بزرگسال رفتار می‌کند. بنابراین، سرقت بیش از پیش برای لارگوها و جوانان بالغ خطرناک‌تر می‌شود و بیشتر از «کار» شینش‌ها و نروها بهره می‌برند، یا برخی از آنها کم و بیش سریع به دام بزهکاریهای بزرگ می‌افتند؛ حملات و سرقت‌های مسلحانه^۱، و یا هنگامی که سن آنها چالاکي و توانایی مبارزه کردن را کاهش می‌دهد بیشتر به فعالیت‌های مشروع (البته بدون تردید نه منحصرأ)، مثل جمع‌آوری کسارتن، واکس زدن کفش و هر نوع تجارت کوچک به صورت دوره‌گردی، می‌پردازند. سپس، ماریسل مرین استفاده و کارکردهای مواد مخدر را که در فرهنگ خیابان "Vices" نامیده می‌شود، (ص ۵۹) برای ما توضیح می‌دهد: سیگار (که تمام کودکان با هر سن و سالی می‌کشند و بزرگترین تعارف محسوب می‌شود)، بنزین (بخارهای آن را از طریق بینی یا دهان استنشاق می‌کنند و این موجب توهمات خشونت‌آمیز می‌شود - پسر بچه‌ها تأکید می‌کنند که استنشاق بنزین بهبود جراحاتشان را تسریع می‌کند؛ با وجود این خواص درمانی متصوره‌اش، به‌نظر مؤلف شیوه‌ای برای واپس روی است)، ماری جوانا (به‌صورت باز یا بسته در هر جایی قابل دسترسی است)، basuko (خمیر حاضری کوکائین^۲، که از کوکائین ارزانتر اما با این حال ۶ تا ۱۰ برابر گرانتر از سایر مواد روان‌گردان

۱- مسلماً، چنین سرقت‌هایی منحصر به کودکان قدیمی نیست. عموماً، کودکان اخیرالذکر به‌طور محسوسی نسبت به سایر ولگردان، کمتر «حرفه‌ای» و نتیجتاً کمتر فعال هستند؛ این کودکان عادت ارتکاب جرایم به‌صورت بی‌واسطه برای بقا را حفظ می‌نمایند، بدون آن‌که کمیت جرایم را تغییر دهند.

۲- la cocaine. مؤلف برای ما توضیح می‌دهد، بازوکو (basuko) که امروزه بسیاری از جوانان کلمبیایی آن را مصرف می‌کنند در دهه ۱۹۸۰ شیوع یافت، هنگامی که تشدید مجازات ارسال کوکائین به‌خارج از کشور باعث قاچاق آن در بازار محلی - که کمتر قادر به پرداخت هزینه آن و البته دارای مشکلات کمتری است - شد.

موجود در خیابان است)، انواع قرصها (به ویژه خواب‌آورها که دیده شده به تعداد حیرت‌آوری خورده شده است)، چسب و، طبیعتاً، الکل - البته این یکی که در میان افراد بالغ شایع است، به هیچ وجه به عنوان یک ماده مخدر "Vice" تلقی نمی‌شود.

چرا کودکان خیابانی با چنین شور و نشاطی به انواع مواد مخدر روی می‌آورند؟ مؤلف به طرز ظریفی پنج کارکرد برای مواد مخدر برمی‌شمارد:

۱- مصرف این مواد، موقعیت کودک را در گروه تثبیت می‌کند و به او هویت می‌بخشد؛

۲- توسل به ماده مخدر به کودک امکان می‌دهد که هنگام سرقت، ترس کمتری داشته باشد. همچنین، کودکان تأکید می‌کنند که محرکها، چابکی و سرعت دویدن آنان را افزایش می‌دهد؛

۳- به علت تصویر بسیار منفی که کودک از خودش، آینده‌اش و عموماً از جهان دارد، ماده مخدر گریزی از حقیقت و آرام‌بخش (مسکن) اضطراب اوست؛

۴- همچنین، به گونه بسیار ساده‌ای، ماده مخدر در طول شبهای بلند و سرد در محلهای اشتراکی سرگرمی برای دل‌تنگی است؛

۵- سرانجام، مواد مخدر وسیله‌ای برای تعارف و دعوت است؛ تقسیم آن نشان‌دهنده دوستی با رفیق (nerito) است و همبستگی را در گروهی که یگانگی در آن فرو ریخته شده، تقویت می‌کند (صص ۶۸ - ۶۷).

با این حال، خیابان لذتها، سرگرمیها و شادیهای خودش را دارد. نه ساعت و برنامه و نه کنترلی وجود دارد و در واقع کودک هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. هر چیزی ممکن است موجب شوخی یا طنز یا نوعی عصیان یا سرکشی کودک شود و هر چیزی در خیابان می‌تواند سرگرم‌کننده باشد؛ به عنوان مثال، هنگامی که کودک به پشت اتومبیل آویزان می‌شود، بدون این‌که راننده متوجه شود، اتومبیلها برای او اسباب‌بازی محسوب می‌شوند (ص ۶۹). در چشمه‌های شهر آب تنی می‌کند، تیله‌بازی

می‌کند، با سایرین در جشنهای بزرگ شرکت می‌کند، بویژه در جشن نوئل (کریسمس) که در آن تمام کودکان با یکدیگر شادی می‌کنند. نوئل جشن بسیار مهمی است، به گونه‌ای که وقتی می‌خواهند بدانند کودکی چه مدت در خیابان است، از او می‌پرسند چند نوئل را پشت سر گذاشته‌است، زیرا کودک هر چارچوب زمانی را در این محیط فراموش می‌کند (ص ۷۰).

برای شرکت در مسابقات فوتبال یا کشتی کج، آنها سر و وضع خود را مرتب می‌کنند تا اشخاص موردنظر خود را با هیجان و سروصدا تشویق نمایند، یا برای دیدن فیلمهای «کونگ‌فو» چینی به سینما می‌روند و از این فیلمها همانند آماتورها لذت می‌برند، یا به تماشای فیلمهای مکزیکی که در کلمبیا طرفدار زیادی دارد می‌روند. در این نوع فیلمها آنان در حقیقت، واقعیت خود را باز می‌یابند و در ضمن عامیانه‌ترین ترانه‌ها را نیز یاد می‌گیرند (ص ۷۳).

بعضی از سازمانهای غیردولتی (ONG) تفریحات و جشنهایی برای آنان تدارک می‌بینند و در میان آنها لباسهای نو تقسیم می‌کنند. شادی ناشی از پوشیدن این لباسها بی‌نظیر است، اما افسوس؛ در خیابان نوعی شپش وجود دارد که به لباسهای کودک می‌چسبد و در نتیجه پس از چند روز، کودک برای رهایی از آن باید لباسهای خود را دور بیندازد. این امر موجب تأسف بیگانگانی شده که به کلمبیا می‌آیند؛ آنها درک نمی‌کنند که چرا کودک، لباسهایی به این مرتبی را دور می‌اندازد و فکر می‌کنند که او به اشیاء اهمیت نمی‌دهد یا این که حق شناس است (ص ۷۱).

یکی از فصول فوق‌العاده و بسیار مهیج، فصل «جنسیت، مراسم و اختیارات» است (صص ۸۴-۷۵).

در تحقیقات مربوط به کودکان حاشیه‌نشین^۱، جنسیت به‌ندرت مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌است. در این جا، مؤلف به‌روشنی نشان می‌دهد؛ جنسیت به‌همان

اندازه که مشخص‌کننده است، یکی از محرکهای جامعه‌پذیری در خیابان نیز هست. در این مورد، این مطلب مهم را می‌توان به صورت «تجاوز کردن یا مورد تجاوز واقع شدن»^۱ یا، به طور دقیقتر، «مورد تجاوز واقع شدن، سپس تجاوز کردن»^۲ خلاصه کرد. مسلماً این در مورد پسر بچه‌هاست اما دختران (که تعداد آنها در خیابان کمتر است و در این متن به آن به صورت گذرا پرداخته شده است) تنها يك جزء از مسأله هستند؛ تنها انتخاب آنها حداقل گذر به «حرفه‌ای شدن» نقش آنان است (یعنی پولی را که می‌توانند از فروش جسم خود به دست آورند برای خود حفظ می‌کنند). به عقیده ماریسل مرین، به دلیل فقدان نهادهایی برای پذیرش دختران بیابانی، آنها محکوم هستند که به سرعت در فحش‌های واقعی بلغزند (ص ۸۲).

به محض ورود به خیابان، کودک (۴ یا ۵ ساله) روابط خشونت‌آمیز را فرا می‌گیرد، و به ویژه شرارت (maldad) یعنی تجاوز همجنس‌گرایانه را از کسی که قویتر از اوست، یاد می‌گیرد. عموماً کودک مبتدی به سرعت توسط يك لارگو یا بزهارک بزرگسالی شناسایی می‌شود و تحت اختیار او قرار می‌گیرد تا اولین قدمهای او را در زندگی جدیدش هدایت کند. در طول اولین روزها، کودک مسن‌تر رابطه دوستانه‌ای با کودک تازه‌وارد برقرار می‌کند، به او جای خوابیدن و غذا می‌دهد و از وی [در مقابل بزرگترها] حمایت می‌کند. این دوره بسیار، کوتاه و حداکثر سه روز است. به محض این‌که اعتماد کودک جلب شد، لارگو یا شخص بزرگسال به او يك یا چند دفعه تجاوز می‌کند. در این هنگام شینش در صدد فرار برمی‌آید و در سریعترین زمان ممکن به يك بانده دیگر هم‌سن و سالش می‌پیوندد. در باند شینش‌ها، کودکان از یکدیگر حمایت می‌کنند و شبها به صورت تنگاتنگی دور هم جمع می‌شوند و چنانچه تهدید شوند به جستجوی پناهگاه می‌پردازند.

1- Violer ou etre viole

2- etre viole, puis violer

همچنین تجاوز به عنف یکی از تجربیاتی است که کودکی که نرو شده باید هنگام ورود در گروه جدید، تحمل کند. در آغاز، برخی یا تمام اعضای باند تلاش می‌کنند که به او تجاوز کنند. اگر او از خود دفاع و مبارزه کند و با وجود ضربات و جراحاتی که به او وارد می‌سازند، اجازه ندهد که به وی تجاوز شود، دیگر به او تجاوز نخواهد شد. برعکس، اگر کودک مقاومت نکند، اعضای باند به‌طور دسته‌جمعی و توأم با تهدید به او تجاوز می‌کنند^۱ (ص ۷۶). همین مورد هنگامی که لارگوها یا اشخاص بزرگسال کودک را بربایند و به‌عنوان برده (اسیر) در باندشان نگهدارند؛ در این صورت ممکن است همه از او استفاده کنند، یا این که شیء منحصر به فرد بزرگسالی می‌شود که رسماً «مالك» اوست و از وی در مقابل سایرین (به‌این شرط که از او قویتر نباشند) حمایت می‌کند. بنابراین، کودک به محض ورود به خیابان مطابق نقشه جنسی، مورد پرخاشگری قرار می‌گیرد. اولین استراتژیهای دفاعی او حول فرار و تکیه بر گروه کودکان خیابانی همسنش که در آن وارد شده، متمرکز می‌شوند. هنگامی که کودک به‌گروه نرو می‌رسد، استراتژی دفاع به‌سوی مبارزه و رویارویی فیزیکی متمایل می‌شود. به‌این صورت، کودک کم‌کم از دسته تجاوزشده‌ها به دسته متجاوزین تغییر مکان می‌دهد و با لارگو شدن، موقعیتش را در دسته دوم تثبیت می‌کند. (با این حال شایسته است تذکر داده‌شود که تمام بزرگسالان و تمام لارگوها درصدد سوء استفاده از کودکان جوانتر نیستند). یک بار دیگر به‌نظر می‌رسد که فرایند چرخه (دور) باطل در حال شکل‌گیری است: کودک مورد تجاوز واقع شده از سوی یک بزرگسال، به‌نوبه خود تبدیل به بزرگسال متجاوز می‌شود و در ایجاد چرخه (دور) شرکت می‌کند (ص ۷۷).

همچنین مالداد (maldad) وسیله خیلی مؤثری برای وادار کردن یا مجازات کردن است (به‌عنوان مثال، کودکی که به‌خبرچینی نزد پلیس متهم شده مورد تجاوزهای

جمعی (redoblons) مکرر قرار می‌گیرد). قبول کردن مالداد، برای افسراد ضعیف، وسیله خرید حمایت است به انتظار روزی که قدرت انتقام از کوچکتر را به دست آورند. با وجود این، مؤلف می‌افزاید که این روابط جنسی دارای همان معنای ضمنی در جامعه، نمی‌باشد. همچنان که خیلی به ندرت، کودک رفتاری زنانه را می‌پذیرد؛ برعکس، او همیشه رفتاری را حفظ می‌کند که ما به آن «ماشیست»^۱ (مردسالاری) می‌گوییم. کلمه pirobo (همجنس‌باز در زبان خیابان) یکی از فحشهای رکیک محسوب می‌شود (ص ۸۱). اما چنین تعلیمی در زندگی جنسی آیا جز پرخاشگری و بی‌اعتمادی نسبت به همگان به دنبال دارد؟

یکی از مفرهای زندگی در خیابان، دیر یا زود، مرگ است. برای بسیاری، مرگ پایان فرایندی است که آنها را روزی در خیابان فرامی‌گیرد (ص ۸۹). سایر دلایل مرگ‌میر را به سختی می‌توان «طبیعی» نامید (از جمله ایدز). جامعه کلمبیا خشونت خود را نسبت به این کودکان تشدید کرده است به این معنا که «اسکادران مرگ»^۲ «جوخه‌های مرگ» (مرگ برای پسر بچه‌ها)^۳ از سال ۱۹۸۹ ظاهر شده‌اند، زیرا بعضی از تجار یا پیمانکاران برای سر کودکان به‌سادگی جایزه تعیین کرده‌اند^۴، برای این‌که آنها را از مناطق مرکزی که با هزینه‌های زیاد آماده سکونت شده‌اند، خارج سازند زیرا وجود کودکان در این مناطق موجب دور ساختن و فراری دادن مشتریان پولدار می‌شود. برای کمک به خارج ساختن آنها از خیابان، اقدامهای بشر دوستانه و فردی، کم‌وبیش مؤثر صورت گرفته است؛ رسانه‌های گروهی که علاقه‌مند به برانگیختن احساسات مردم هستند آنها را «قهرمان اجتماعی»^۵ می‌نامند. علی‌رغم کارهایی که این‌جا

1- mahiste

2- escadrons de la mort

3- Les MAG : "mort aux gamins".

۴- آدمکشی حرفه‌ای یکی از مشاغل شایع در کلمبیاست. جالب است بدانیم که بسیاری از آدمکشهای حرفه‌ای، از کودکان خیابانی قدیمی هستند.

5- Les heros sociaux

و آنجا انجام می‌گیرد، این مشکل همیشه در قلب شهر وجود دارد و نه قهرمانان اجتماعی و نه تغییر نامهای مجدد کودکان خیابانی به ریشه‌کن کردن آن نپرداخته‌اند. زیرا اغلب به تغییر نام کودکان خیابانی پرداخته‌اند؛ مثلاً رسانه‌های گروهی اصطلاح «صورت‌های کثیف»^۱ را به «پسرچه‌های بوگوتا»^۲ تغییر داده‌اند و این اصطلاح نیز جای خود را به «کودکان اگو»^۳ داده‌است. . . بدون آن که آنها را از وضعیت و سرنوشت غم‌انگیزشان خارج سازند.

ماریسل مرین‌سیرا، وری کلیشه‌های یک روزنامه که بیشتر حریص عبارات رقت‌انگیز است تا حقیقت، با وسواس و دقت، زندگی در خیابان را نشان می‌دهد؛ جایی که از هم‌گسیختگی خانواده آنها را در آن انداخته و در آن، مکتب شجاعت، شور و نشاط فکری، زرنگی و آزادی وجود دارد. و «این آزادی» را آنها حتی با یک جفت کفش نو یا غذای داغ مبادله نمی‌کنند (ص ۹۳). مؤسسات و نهادهایی که تلاش می‌کنند این کودکان را جمع‌آوری کنند و آنان را مجبور به تغییر کامل و بدون واسطه شیوه زندگی‌شان کنند، اغلب خرده فرهنگ خیابان را به‌طور کامل نمی‌شناسند. مؤلف تذکر می‌دهد که این عدم شناخت، شکستهای بی‌شماری را نصیب کسانی می‌سازد که مدعی تلقین «فرهنگ غالب»^۴ از طریق اعمال مجازاتها یا جذب از طریق آسایش و رفاه، به‌کودک هستند. با وجود این، به‌جهت برخورد دو فرهنگ - پدیده‌ای که عموماً بد شناخته‌شده و با سهل‌انگاری بررسی شده‌است - فرارهای مکرر از خانه به‌وقوع می‌پیوندد.

نکته‌ای که در این جا شایسته است ذکر شود آن است که باید همیشه به‌طور تنگاتنگی تحقیقات و عمل را با یکدیگر جمع نمود تا محیط اجتماعی بتواند پذیرای حقایقی که در آن مشاهده می‌شود، باشد. تحقیق ماریسل مرین برای نکته تأکید بسیار دارد - که به‌نظر من نیز برای مداخله در خیابان اساسی است - : سن کودکان و

- 1- Les visages sales
- 2- gamins de Bogota
- 3- Les enfants des egouts
- 4- La culture dominante

جوانسانی که آنها را مورد خطاب قرار می‌دهیم، مدّ نظر قرار دهیم. غیرممکن است به‌صحبت با کودکان خیابانی ادامه داد بدون آن‌که (مانند سایر کودکان) به گروه سنی آنها که فرایند ویژه خود را دارد، توجه نکرد (ص ۹۵). ما اکنون می‌دانیم که یک شینش، یک نرو و یک نرو یک لارگو نیست. هرکدام از اینها با روش خودشان با خشونت و تجاوز برخورد می‌کنند و همان‌طور که ماریسل مرین به‌خوبی دانسته، محبت نیز در خیابان برای جوانان حاشیه‌نشین^۱ وجود دارد. اگرچه امروزه بسیاری از دوستان (neritos) من دیگر در خیابان نیستند اما من مطمئن هستم که ما (آنها و من) این داستان را برای این نگاشتیم که روزی برای کمک به تمامی کودکانی که امروزه در خیابانهای شهرهای بزرگ پر سه می‌زنند، مورد استفاده قرار گیرد (ص ۹۶).

برای خواننده‌ای که فقط خیابانهای شهرهای آفریقا را می‌شناسد، چنین ساختار نیرومندی از دنیای حاشیه‌نشینی جوانان شهری، قطعاً این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که آیا این مطلب به‌دلیل ویژگی خاص فرهنگی کلمبیاست، یا به‌عبارت امروزی به‌دلیل تحولات بسیار طولانی در کشوری است که پیش از موقع دچار «بد توسعه‌یافتگی»^۲، اضمحلال اقتصادی، اجتماعی و مکانی شده‌است؟

ماریسل مرین سیرا شکل‌های گوناگون زندگی در خیابان را همانند استراتژیهای رسمی بازیگران (کنشگران) بازسازی می‌کند؛ استراتژی‌هایی که همزمان ضروری و کافی برای بقای آنان است. در واقع کودکان خیابانی دارای تضاد اجتماعی هستند که به‌آنان هویت می‌دهد. این مسأله ما را به‌این فکر می‌اندازد که همین فرایند اجتماعی^۳ به‌راحتی ممکن است در جای دیگری، با همان شرایط اضمحلال یافت خانوادگی و بویژه به‌همان مدت، ظاهر شود. اگر در حال حاضر، برای قطع این فرایند اقدامی صورت نگیرد، شدیداً این خطر وجود دارد که به‌زودی یا در آینده‌ای دور، نمونه [کودکان خیابانی] شهر بوگوتا در پایتخت‌های دیگر کشورها نیز یافت شود.

1- Les jeunes marginaux

2- Le maldeveloppement

3- Le processus social